فقه اللغه کلمه «لوح»

خب، حالا راجع به کلمه «لوح» [بحث می‌کنیم]؛ لغت آن، لغت مهم و جالبی است. در التحقیق، [مطالبی را] از چند کتاب آورده است. مثلاً در مقایسی اللغة فرموده‌اند: «اصل صحیح معظمه مقاربة باب لمعان»؛ نور دادن، «لاح الشیء یلوح اذا لمح و لمع».

شاگرد: نورانی یا نور دادن؟

استاد: در نه‌جالب‌الغه هست؛ از فقرات خیلی عالی است. فقط هم در نه‌جالب‌الغه است و خلاص!

سید فرمودند: «و من کلام له علیه السلام فی وصف السالک الطریق إلی اللّه سبحانه»[1]. حضرت علیه السلام فرمودند: «قَدْ أَخَذَا عَقْلُهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ حَتّی دَقَّ جَلِیلُهُ وَ لَطُفَ غَلِیظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ کَثِیرُ الْبَرْقِ فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِیقَ وَ سَلَکَ بِهِ السَّبِیلَ». الآن این «لامع» یعنی فقط خودش نورانی است؟! یا خیر، «لامع» یعنی برای او نور می‌دهد؟

شاگرد: «برقٌ لامع» هم داریم.

استاد: «فبرق له لامع کثیر». درست است که وقتی یک چیزی نور می‌دهد، خودش هم نورانی است. اما در لمعان، آن تابش و نور دادن به گمانم باشد. حالا مقایسی این جور فرموده‌اند.

شاگرد: «لمع، اضاءة الشیء بسرعة».

استاد: یعنی نور بدهد به سرعت. با فرمایش آقا هم منافاتی ندارد. یعنی خودش نورانی بشود.

صاحب التحقیق بعد از مطالبی که فرمودند، می‌فرمایند: «التحقیق أنّ الأصل الواحد فی المادّة: وه ودوّ فی تصفّح»[2]؛ می‌گویند در «لاح» از آن معانی ترکیبی‌هایی هست که هم ظهور در آن خوابیده است ...؛ «لاح ای ظهر»، نه «لمع». «لمع» از مصادیق ظهور است. لذا ابن فارس، به مصداق جزئی معنا کرده‌اند. «لاح ای ظهر». یکی از مصادیق «ظهر»، «لمع» است. لذا ایشان تعبیری به «ودو»، نه صرف «لمع». «فی تصفح»؛ صفحه و عرض عریضی می‌خواهد. در معنای لوح، عریض بودن خوابیده است، ظهور هم خوابیده است. این فرمایش ایشان است که مفصل بحث کرده‌اند.

پنج مرحله تا صیل در کتاب المعجم الاشتقاقی الموصل

جناب حسن جبل، در کتاب المعجم الاشتقاقی الموصل، «لاح» را به‌صورت «لوح» بیان می‌کند. با مبادی‌ای که خود ایشان دارد. چند بار دیگر هم عرض کرده‌ام. امروز هم نگاه کردم. یک توضیحات بیشتری هم عرض کنم. ان شاء اللّه شما مفصلتر ببینید. ایشان یک مقدمه‌ای بر کتابش دارد. می‌گوید: «بین ید ی هذا المعجم». «المعجم الاشتقاقی الموصل»؛ یعنی معجمی که ریشه‌یابی می‌کند. ایشان می‌گویند: «من در کتابم پنج مرحله تا صیل آورده‌ام». من صفحاتش را می‌گویم. در این مقدمه، صفحه سیزدهم ایشان می‌گوید: «وهذا المعنی المحوري هو أهم مستویات التأصیل هنا»؛

می‌گوید اولین و مهم‌ترین ریشه‌یابی در الاشتقاق الموصل، المعنی المحوری است. اگر شما معجم ایشان را دیده باشید. هر مادّه‌ای را که می‌آورد، مثلاً کلمه «لوح» را که می‌آورد، می‌گوید: «المعنی المحوری». هر مادّه ثلاثی که در سائر کتب لغت مثل لسان العرب و ... می‌بینید، ایشان برای هر مادّه ثلاثی لغوی ای مضاعف، المعنی المحوری می‌آورند. یعنی همان کاری که مقایسس می‌خواهد انجام بدهد، التحقیق می‌خواهد انجام بدهد. سعی می‌کند برای کل اینها یک معنا پیدا بکند و اسم آن را معنای محوری می‌گذارد.

شاگرد: یعنی مشترکات لفظیه بین معانی مختلف.

استاد: بله؛ بین معانی مختلف یکی را پیدا کنیم. این تا صیل در رتبه اول است.

تا صیل دوم را در صفحه نوزدهم می‌فرمایند: عبارت ایشان این است: «وهذا مستوى آخر من التأصيل»؛ سطح دوم ریشه‌یابی است. سطح دوم ریشه‌یابی این است: می‌گوید وقتی آن معنای محوری را بیان کردیم، حال خیلی وقتها، در موارد استعمالات نیست. سعی می‌کنیم هر جایی که خلاف این به ذهن می‌آید، اینها را با یک توضیحاتی به آن معنای محوری برگردانیم. این هم تا صیل دوم است.

تا صیل سوم در صفحه بیست‌ویک است. «والفصل المعجمي هذا مستوى بالغ الأهمية من مستويات التأصيل للألفاظ والمعاني في هذا المعجم وهو ثالثها»؛ یعنی سومین سطح ریشه-یابی در این معجم ما، در الفصل المعجمی است. نه المعنی المحوری. الفصل المعجمی چیست؟؛ ایشان می‌گوید در کلماتی که می‌بینید، سه حرف را کنار بگذارید؛ الف و واو و یاء را کنار بگذارید. این سه که کنار رفت، در بقیه کلمات عرب، آن دو حرف اولش می‌زان است. الفصل المعجمی یعنی آنچه که درمعجم ما مدخل قرار می‌گیرد. بعد توضیح می‌دهند که الفصل المعجمی، اهمیت دارد. دو حرف اول، یثلّث؛ یعنی همیشه دو حرف اول را در نظر بگیرید، بعد معنا را به دست می‌آورید، معنای محوری را می‌فهمید، بعد «یثلّث». یعنی با سایر حروفی که این دو حرف را تثلیث می‌کنند و به سه-گانه بر می‌گردانند، این مستوی الثالث است.

تا صیل چهارم، در صفحه بیست و سوم است. ایشان می‌گوید: «كل ذلك يثبت أنّ لكل حرف أصلاً في الألفبائي معنى مستقلاً»؛ این مرحله ریشه‌یابی چهارم، خیلی خوب است. یعنی از مسیر معنای محوری، از مسیر ارتباط معنای محوری به استعمالات، از مسیر فصل المعجمی که دو حرف اول را سومی کامل می‌کند، چهارم هم این است که «لکل حرف معنی مستقل»؛ هر حرفی برای خودش یک معنایی دارد و نقش ایفاء می‌کند. این هم سطح چهارم است. به‌دست‌آوردن معنای واحد مهم است.

پنجمی دیگر هنگامه کار است. می‌گویند حال که فهمیدیم هر حرفی یک معنایی دارد، دقیقاً این معانی و نظم، با صوتی که از دهان ما بیرون می‌آید، مناسبت دارد. یعنی شما می‌بینید آن معنای حرف با صوتش متناسب است. این را چندبار دیگر هم عرض کرده‌ام. مثلاً چون در شین تفشی هست، معنایش هم همینطور است. بین صوت شین و نحوه ادای آن، با معنایی که برای آن پیدا کردیم، تناسب هست.

بنابراین، ایشان پنج مرحله می‌گوید، بعد وارد کتاب می‌شود. تا جایی که تکتک حروف را معنا می‌کند. در ما نحن فیه، فصل المعجمی کلمه «لوح» در معجم ایشان کجا است؟ «لح». لوح و لحم و ... فصل المعجمیش «لح» است. معنی المحوری برای چیست؟ برای همه اینها است. در «لوح»، معنی المحوری دارید، در «لح» دارید، در «لحم» دارید. در همه اینها معنی المحوری دارید. ایشان الآن می‌خواهد بگوید «لوح» معنا دارد. قشنگ می‌خواهد بگوید که «لام» یک معنا دارد، «حاء» هم یک معنا دارد، «واو» هم دال بر اشتمال و جمع است. پس «لوح» یعنی معنای لام و معنای حاء. ایشان یک کتاب عظیمی به پا کرده است. عرض کردم که نقطه عطف مهمی است.

علی ای حال، این واو این کار را انجام می‌دهد. در همان مقدمه کتاب، به «بثّ» مثال زده بود. خیلی زیب بود. در «بثّ»، الباء للالصاق. ث برای تفرق بود. ایشان گفت ترتیب هم مهم است. یعنی الصاقی هست که به تفرق می‌انجامد. بثّ، یعنی مجتمع بودند و بعد پراکنده شدند. اما برعکس آن «ثبّ» است. «ثبّ» یعنی یک تفرق و سیلان و تذبذبی بود که به الصاق و ثبات رسید. «ثبت» هم همینطور بود. حال اگر وسط آن واو بیاوری؛ «بث» را «بوث» بگویی، یا «ثب» را «ثوب» بگویی.

شاگرد: وثب.

استاد: فعلاً وسط را بیاوریم. اگر واو را ابتدا بیاوریم، با معنای اشتمال تفاوت می‌کند. اینکه واو عطف باشد، اول و دوم را به هم وصل کند. آن واو اول چه کار می‌کند را باید بعداً بررسیم. الآن «ثوب» گویای یک متفرقی است؛ اگر چند چیز متفرق باشد ثوب نیست. ثوب حتماً آستین و یقه و دامن است که یک بدن را به الصاق و لصوق شامل می‌شود و به وحدت بر می‌گرداند. پس تفرق و واحدی است. «بوث» چیست؟ «باث، ای بحث فی الارض». «فَبَعَثَ اللّٰهُ غُرَاباً يَبْحَثُ»[3]؛ با نوکش خاکها را پخش می‌کرد. خود «بحث» همینطور است. «بحث»، «بث» بوده که حاء وسطش آمده است. بحث لغت، بحث خیلی عالی است. جلوتر هم عرض کردم، ان شاء اللّٰه آقایانی که دست به کار هستند، همت کنند و از ابزار و زبانهای هوش مصنوعی استفاده کنند. ان شاء اللّٰه با کمک آنها، مطالب خوبی را به دست بیاورند. علی ای حال، «بحث» هم همینطور است؛ «بثّ» بوده که حاء وسطش آمده است.

مشکلی که الآن دارد این است: ایشان «بحث» و «بث» را در فصل المعجمی جدا می‌کند. «بحث» را باید در «بحّ» ببینی‌دی که یثلّث بالثاء. اما در تاصیل چهارم می‌گویی‌دی «بحث» دارای باء و حاء و ثاء است، باید حرف بزنیم. من نمی‌دانم الفصل المعجمی را چطور آورده‌اند. البته می‌گویی‌دند برای آن خیلی زحمت کشیده‌ایم. اما منافاتی ندارد که اگر بخواهی روی فصل معجمی متمحض بشوی، رهزن تحقیق می‌شود. شما باید فصل معجمی را به یک معنایی مستدرک کنید. ای کم رنگش کنید ای بردارید. اما اینکه الی النهایة فصل معجمی را مهم بدانیم، نمی‌شود.

شاگرد: در فصل معجمی مضاعف می‌کنند؟

تناسب صوت و معنا در کتاب التحقیق؛ ماده «صک»

استاد: ایشان دقیقاً آن جور رفتار نمی‌کنند. ولی خیلی نزدیک است. همه لغوی‌ین اینطور هستند. امروز یک جا دیدم که مرحوم مصطفوی در «صک» می‌فرمایند که لفظش می‌گوید که معنایش چیست. صادش صفیر دارد و کافش ضربه دارد. از جاهایی که در التحقیق به تناسب صوت و معنا اشاره کرده‌اند، همینجا است. البته اسمای اصوات نیست، بلکه معنا را بیان کرده‌اند. اسمای اصوات یک چیز است، اینکه تناسبی بین صوت و معنا باشد، مطلب دقیق دیگری است. ولو نزدیک هم هستند. حکایت صوت ربطی به معنا ندارد. حکایت صوت، حکایت صوت است. معنایی در آن نیست. می‌گویی‌دی آن صوت را دارم حکایت می‌کنم. اما یک وقتی است که می‌گویی‌م یک صوتی است که معنا دارد. مثلاً فاء معنای الصاق دارد. حکایت صوت نمی‌کنیم داریم معنای طبعی آن را بیان می‌کنیم.

تلفیق نحوه ادا و صوت در تشخیص معنا ذیل حرف واو در کتاب المعجم الاشتقاقی المؤصل

ایشان در بخش مقدم کتاب، لام را معنا می‌کنند؛ حاء را هم معنا می‌کنند، واو را هم معنا می‌کنند بعداً هم «لوح» را می‌گویند. چیزی که جالب است این است که در لام می‌فرمایند: «واللام: تعبر عن نوع من الامتداد من شيء كالتعلق مع تميز أو استقلال». چرا لام را به این صورت معنا می‌کنیم؟ چون در لام یک امتداد هست. «وذلك أخذاً من قولهم: "أُذُن مُؤلّلَةٌ»؛ فقط از لام گرفته‌اند. واو هم جالب بود؛ می‌فرمایند: «واولواو: تعبّر عن اشتمال واحتواء. وذلك أخذاً من "الواو "وهو اسم للبعير الفالج، ووه ذو السنامين»؛ شتری که دو کوهان دارد. ایشان می‌گویند وقتی می‌خواهید «واو» را بگویید، هم دهان شما گرد می‌شود و هم بن زبان هم بالا می‌آید. گویا سنامین تشکیل می‌شود، به‌گونه‌ای که دایره لبها بر آن اشتمال دارد. این هم از جاهایی است که بین نحوه ادا و معنا ارتباط هست.

خب، ببینید الآن در اینجا بین دو چیز مخلوط شد. کیفیت خود صوت به‌عنوان یک موج موجود در هوا، با کیفیت یک حرف به‌عنوان اینکه عضو دهان شما به شکلی در می‌آید، دو باب هستند. روی این‌ها باید دقت کنید. فضا تفاوت می‌کند.

و الحمدلله ربّ‌العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

---

[1]. نهج البلاغة (بر اساس نسخه صبحي صالح)، ج 1، ص 337.

[2]. علامه مصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج 10، ص 252.

[3]. المائده، آیه 31.

بازبینی #3
ایجاد شده 6 اکتبر 2025 15:07:26 توسط ... .
به روزرسانی شده 6 اکتبر 2025 15:36:48 توسط ... .